

در جلو اسب شاپور یک مرد سربرهنه زانوزده دیده میشود که قبای کوتاه با یک بالا پوشی که به پشت سرش انداخته و در روی شانه راست بایک تکمه بندشده دارد، این مرد امپراطور روم والریان است که در جنگ سال ۲۶۰ میلادی بدست شاپور اسیر افتاده و درینجا استغاثه و زاری میکند. در طرف چپ امپراطور اسیر، یک مرد دیگر دیده میشود که سرپا ایستاده است و او نیز لباس رومی در بردارد. بعقیده بعضی از علماء این مرد یکی از سرداران والریان است که تاج او را آورده بشاپور تقدیم میکند و برخی را گمان اینست که این مرد میریاد نامی است از اهالی انطاکیه که شاپور تاج امپراطوری را بدو داده او را جانشین والریان میسازد. این عقیده بیشتر نزدیک بحقیقت بنظر میآید چونکه در نقشهای دیگر واضحت دیده میشود که شاپور تاج بر سر او گذارده او را به اهالی انطاکیه معرفی میکند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رباعیات عمر خیام

- ۲ -

فصل اول: در ترجمه حال عمر خیام

آگاهان چنین پندارند که علت تخلص این حکیم به خیام آنست که وی با حرفت چادر دوزی بسر میبرد است. این عادت تلقب با صنعت تنها در موضوع خیام جاری نبوده است بلکه دیگر سر آمدان سخن نیز مانند فرید الدین عطار و محمد عصار از حرفت نام گرفته اند.

قد یمترین وثیقه‌ای که امروز در بارهٔ خیام برای ما دسترس است نوشته‌های نظامی عروضی سمرقندی است که در قرن هفتم هجری در کتاب چهار مقالهٔ خود در ضمن مقالهٔ سوّم که در نجوم است سخن از استاد آورده و چنین مینگارد:

« در سنهٔ سته و خمسین مائه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر ابو سعد جرد، خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفر ائینی نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجة الحق شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوثی کزافی نگوید. چون در سنهٔ ثلاثین به نیشابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگوار روی در نقاب کشیده بود و عالم سفلی از و یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه بزبارتش رفتم و یکیرا با خود ببردم که خاک او را بر من نماید مرا بگورستان جره بیرون آورد. بردست چپ گشتم در بدیوار باغ خاک او دیدم نهاده و در ختان امرود و زردالو سر از باغ بیرون کرده و چند آن برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاکش در زیر گل پنهان شده بود مرا یاد آمد حکایتی که در بلخ ازو شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را در هیچ جای نظیر ندیده بودم. اگرچه حکیم حجة الحق عمر بدیدم اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی و از بزرگان هیچکس ندیدم و نشنیدم که در احکام آن اعتقادی داشت.

و نیز همان مؤلف در همان کتاب گوید:

« در زمستان سنهٔ ثمان و خمسهانه در شهر مرو سلطان کسی فرستاد

بخواجه بزرگ صدر الدین محمد بن المظفر رحمة الله که خواجه عمر را بگوی تا اختیاری کند که بشکار رویم که اندر آن چند روز باران نیاید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه و در سرای او فرود آمدی پس خواجه کس فرستاد و او را بخواند و ماجری باوی بر اذن الخ . . « آنچه ازین دو حکایت چهار مقاله بدست می آید اینست که خیام در سالهای ۵۰۶ و ۵۰۸ بر حیات بوده و بعد از فوت، پیکر او در نیشابور بخاک سپرده شده است .

بد بختانه آنچه تا کنون در تذکره های مختلف در باره خیام آمده اغلب سطحی و مجمل بوده و حتی گاهی نویسنده تذکره اصلاً از ذکر اسم خیام غفلت نموده است مثلاً محمد عوفی صاحب کتاب لباب الالباب که همعصر خیام بوده و در کتابش از شعرا و فضلاء روایت ها نموده است چیزی راجع بدو ننوشته است حتی در تذکره دولتشاه سمرقندی که ترجمه حال شماره بزرگی از سخنوران ایران را تا زمان جامی یعنی اواخر قرن نهم هجری در بر دارد، خبری از خیام نیست مگر اینکه در ذکر شاعر نیشابوری شاهپور اشهری گوید: « نسب شاهپور بحکیم عمر خیام میرسند » همچنین لطفعلی خان آذر در تذکره خود موسوم به آتشگده آذری که در سال ۱۱۸۰ هجری نوشته نیز جز این کلمه نگفته است :

« خیام وهو عمر، گویند با سلطان سنجر بر سر یک تخت می نشسته و با نظام الملک و حسن صباح طفل یکدستان بوده در آنجا شرطی در میان رفته که روزگار هر یک را که تربیت کند آن دو نفر را با خود شریک داند . بعد از آنکه نظام الملک بمسند وزارت نشست حسن داعیه شراکت داشت عاقبت کار بدعوی انجامید که تفصیل آن در تواریخ

مسطور است و عمر خیّام به اقطاع چند محلّ زراعت در نیشابور ازو قناعت کرد، رباعیات را بسیار خوب میگفته « (پروفیسور براون ر حسب اینکه تولد نظام الملک در ۴۰۸ و وفات خیّام در ۵۱۷ و یا ۱۸ بوده و در میانه فرقی بزرگ موجود است در صحت روایت همشاگردی این دو اظهار شبهه نموده است) .

حمدالله مستوفی صاحب کتاب تاریخ گزیده که آنرا در سال ۷۳۰ هجری تمام کرده است تنها این فقره مختصر را در باب خیّام مینویسد: « وهو عمر بن ابراهیم، در اکثر علوم خاصه در نجوم سر آمد زمان خود و ملازم سلطان ملک‌شاه سلجوقی بود. رسایل خوب و اشعار نیکو دارد و من اشعاره:

هر ذره که در روی زمینی بودست

خور شید رخی زهره جبینی بودست

گرد از رخ آستین بازرم نشان بی مطالعات فرنگی

کان هم رخ خوب نازنینی بودست

رضاقلیحان هدایت که در نیم قرن قبل زنده بود در جلد اول بحی النصحای خودش در موضوع خیّام بدین چند سطر اکتفا نموده و در واقع چیز تازه‌ای نگفته است:

« حکیمی فاضل بوده اما نیکنام نیست، در زمان سلاجقه ظهور نموده و با سلطان سنجر نهایت محرمیت را داشته گویند در دبستان همدرس بوده اند و در رعایت همدیگر همانگاه معاهده نموده‌اند مایل برباعی گوئیست و فانش در ۵۱۷ اتفاق افتاده. رباعیات حکیمانه پخته نیکو دارد. بعضی از آنها نگاشته می‌آید.»

همچنین مؤلف مذکور در اثر دیگری که «ریاض العارفین» نام داده و آنرا مخصوص ترجمه حال متصوفه و عرفاء کرده است در باره ختیم چنین گوید: «از مشاهیر حکمای جهان و از نوا در شعرای زمان بوده است و با سلطان سنجر سلجوقی بر یک تخت می‌آسود و با خواجه نظام الملک و خواجه حسن صباح در صغرسن با یکدیگر انیس و در یک دبستان همدرس و جلس بود و با هم عهد نموده اند (۱). حکیم به انواع فضایل آراسته و از صفات نکوهیده پیر استه بود. چندی زهدی بکمال داشت و همت بر مجانبت از هوا و هوس میگذاشت. چندی نیز ابواب ملامت بر رخ خود گشود و بطریق ملامتیه رفتار مینمود مجملاً حکیمی است هوشیار و رندیست عالی تبار رباعیاتش متین و بعضی از آنها چنین است».

در میان شرقشناسان مغرب زمین کسی که راجع بختیم تحقیقاتی بسزا نموده است همان پروفیسر والانتین ژوکووسکی (۲) میباشد که از مستشرقین نامدار روس بوده و مطالبی بس سودمندترین موضوع کشف و ضبط نموده و عین آنها را دکتر دنلیسن رُس انگلیسی (۳) تماماً

(۱) معلوم میشود رضا قلیخان مرحوم نخست حکایت معهود عهد و پیمان را کج فهمیده و آنرا بختیم و سنجر اسناد نموده و بعد در ریاض العارفین تصحیح کرده است.
(۲) از شرقشناسان معروف روس است در سال ۱۸۵۸ میلادی تولد یافته و در شعبة علوم شرقی دار الفنون پطر و کراد تحصیل کرده و در ادبیات ایران آثاری بوجود آورده است که از آنجمله تحقیقاتی است راجع بختیم و انوری و تاریخ ادبی ایران در دوره سامانی. تلفظ صحیح اسم این شرقشناس ژوکووسکی است و چون حرف ژ در فارسی هست لازم نیست که مانند بعضی کتابها بجای آن حرف ز استعمال بکنم.

مترجم

(۳) حالا مدیر مدرسه السنه شرقی لندن است.

بانگلیسی ترجمه کرده است. ژوکووسکی ملاحظات خود را در باره خیام از چهار کتاب استخراج نموده است که اوّلی در قرن هفتم، دومی در هشتم و سیمی در قرن نهم و چهارمی در قرن دهم هجری تألیف شده است.

نخستین ازین مأخذ های چهارگانه کتاب مرصاد العباد است که در ۶۲۱ هجری از طرف نجم الدین رازی تألیف شده است. عمده اهمیت این کتاب نسبت به خیام آنست که نویسنده آن خود متصوّف بوده و خیام را ازین نقطه نظر مطالعه نموده و چیزی از جنبه فلسفی و عقاید خیام را برای ما نشان داده و دو رباعی نیز از خیام که شاهد ذوق «لا ادری» وی هستند بوجه مثال ذکر کرده است. نجم الدین در موضوع خیام که هم‌عصر وی بود چنین گوید: «... و معلوم گردد که روح پاک علوی نورانی را در صورت قالب خاکی سفلی ظامانی کشیدن چه حکمت بود و باز مفارقت دادن و قطع تعلق روح از قالب کردن و خرابی صورت چراست؟ و باز در حشر، قالب را نثر کردن و کسوت روح ساختن را سبب چیست؟ آنکه از زمره «کا الانعام بل هم اضل» بیرون آید و پمربته انسانی رسد و از حجاب غفلت «یعلمون ظاهراً من الحیة الدنیا و عن الآخرة هم غافلون» خلاص یابد و قدم بذوق و شوف در راه سلوک نهد تا آنچه در نظر آورد در قدم آورد که ثمره نظر ایمانست و ثمره قدم عرفان. بیچاره فلسفی و دهری و طبیعی که ازین هر دو مقام محرومست و سرگشته و گمراه تا یکی از فضلا که بنزد ایشان بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت در تیه ضلال او را این جنس بیتها میباید گفت و اظهار نابینائی کرد:

در دایره ای کامدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیدااست
 کس می نزند می درین عالم راست کاین آمدن از کجا و رفتن بکیچاست
 دارند که ترکیب طبایع آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
 گرزانکه بدآمد این صور عیب کراست ورنیک آمد خرابی از بهره چه خواست
 کتاب دوم از کتب چهارگانه فوق موسوم است به « اخبار العلماء
 باخبار الحکما » و آن از طرف وزیر جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی
 الاشراف یوسف القفطی تألیف شده است که خود مؤلف در سال ۶۴۶
 وفات یافته . مؤلف در باره خیام چنین مینویسد :

« امام خراسان و علامه زمان و بعلم یونان آگاه بود و بطلب خدای
 واحد دیان برای تزکیه نفس انسانی از راه تطهیر حرکات بدنی تشویق و
 به الزام سیاست مدنی بر حسب قواعد یونانی امر مینمود . متأخرین
 صوفیه بعضی از ظواهر شعر او واقف شده آنها را بطریقت خود نقل
 و در مجالس و خلوتهای خودشان در باب آنها مباحثات و محاضرات راه
 انداختند در صورتیکه باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و
 سلسله زنجیر های ضلال بود و وقتیکه مردم او را در دین خود تعیب
 کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند از کشته شدن ترسید و عنان
 زبان و قلم خود را باز کشید و بزیارت حج رفت از راه تقوی نه از راه
 تقیه و اسرار نا پاک اظهار نمود و وقتیکه ببغداد آمد پیروان طریقت او
 در علم قدیم بسرش جمع شدند ولی او مانند یک شخص نادم نه مانند
 یک ندیم در بروی آنان بست و از حج بشهر خود باز گشت و در آنجا
 صبح و شام بعبادت نگاه میرفت و میآمد و اسرار خود را مکتوم میداشت
 ولی آنها ناچار فاش میشدند . در علوم نجوم و حکمت بی نظیر بود و درین

فنون باقوال او مثل زده میشد هر گاه از عصمت بهره مند میبود و او را شعر مشهوری است که خفایای قلب او در زیر پره‌های آن ظاهر میگردد و کدورت باطن او جوهر قصد او را تیرگی میدهد. از آنجمله است این ابیات (۱)



خرافات و اوهام در اروپا

اغلب مردم تصور میکنند که در نزد ملت‌های فرنگ خرافات و اوهام وجود ندارد، در حقیقت این خرافات و اوهام در ممالک فرنگ بسیار است و بعضی ازینها بین الملل است مانند نحوست عدد سیزده و تعبیر بعضی خوابها. ولی خرافات و اوهام در جریان زندگی ملل اروپا کمتر تأثیری دارند و اهالی این ممالک مانند مردم ایران برای هر و هم و خیال اثراتی مترتب نمیکند و در هر کار کوچک استخاره و تفأل از کتاب کلثوم ننه و امثال آن نمی نمایند بلکه این قبیل اوهام و خرافات را مانند آثار

(۱) إِذَا رَضِيَتْ نَفْسِي بِتَسْوِيرِ بَلْقَةِ	يُحَصِّلُهَا بِالكَدِّ كَثْفِي وَ سَاعِدِي
أَمِنْتُ تَصَارِيْفَ الْحَوَادِثِ كَتَبَهَا	فَكُنْ يَا زَمَانِي مَوْعِدِي أَوْ مَوْاعِدِي
أَلَيْسَ تَضَى الْأَفْلَاكَ فِي دَوْرَهَا بَانَ	تُعْبِدُ إِلَى نَحْسِي جَمِيعَ التَّسَاعِدِ
فِيَا نَفْسُ صَبْرًا عَنْ مَقِيلِكَ إِثْمًا	تَخْرِجُ ذُرَاهَ بَانِقِضَائِرِ الْقَوَاعِدِ
وَلِي فَوْقَ هَامِ النَّبْرَيْنِ مَنَازِلُ	وَفَوْقَ مَنَاطِ الْفَرْقَدَيْنِ مَصَاعِدِي
مَتَى مَادَنْتِ دُنْيَاكَ كَأَنْتِ بَعِيدَةٌ	فَوَا عَجَبًا مِنْ ذَالِقَرِيبِ الْمُبَاعِدِ
إِذَا كَانَ مَحْصُولُ الْحَيَاةِ مَنِيَّةً	فَسَيِّئَانِ حَالًا كَلَّ سَاعِجُ وَ قَاعِدُ

سه بیت اخیر این قطعه در چاپ تاریخ الحکماء که در آلمان شده مندرج نیست.